

## «از چابهار تا کربلا»



حجت الاسلام سید رضا حسینی

حسین است دیگر!

پیر و جوان و شیعه و سنی و مسلمان و مسیحی نمی شناسد.

صبح جمعه از هفتاد و دو تن قم به کاروان پیوستم. از تهران می آمدند. اما تهرانی نبودند؛ سیستان و بلوچستانی و گلستانی بودند. برخی از آنها بیش از 48 ساعت راه آمده بودند؛ از چابهار بلوچستان و کلاله گلستان.

به گرمی دست یکدیگر را فشردیم و همسفر راه کربلا شدیم. احساس می کردم زیارت امام حسین(ع) برای یک مولوی و آخوند اهل سنت، بیشتر جنبه سیاحت یا یک اردوی علمی داشته باشد. در رستورانی پیاده شدیم و نماز ظهر را به جماعت خواندیم و ناهار خوردیم. نزدیک بروجرد که رسیدیم کم کم اولین ایستگاههای

صلواتی زائرین را مشاهده کردیم. پیاده شدیم که برادران مان نماز عصر را بخوانند. بعد از نماز خواستیم سر صحبت و آشنایی را باز کنیم. از یکی از آنها که سنش هم بیشتر از بقیه بود و اولین جای راه کربلا را در دست داشت پرسیدیم: هدف شما از زیارت امام حسین(ع) و نگاه شما به این سفر چیست؟ گفت: عشقبازی با حسین!! من تعجب کردم و این حرف او را به پای همراهی و همدلی با همسفران شیعه مذهبش گذاشتم. با خودم گفتم حتما می خواهد با هم راحت باشیم. رعایت برخی آداب را می کند و باب میل ما سخن می گوید.

رسیدیم به مهران و بعد از مدتی معطلی و خوردن شام که سیب زمینی آب پز بود به طرف پایانه مرزی رفتیم و داخل خیل عظیم جمعیت فشرده مردم شدیم. فشار به شدت زیاد بود. برخی عمدا هل می دادند. گاهی زنانی هم در بین جمعیت دیده می شدند. با خودم فکر کردم که عجب! برای ما بد شد. همین ابتدای سفر اگر من به جای این برادران اهل سنت بودم و این بی نظمی را می دیدم چه فکری می کردم؟ به هر زحمتی که بود از مرز رد شدیم. و باز هم سوار اتوبوس شدیم و به خاطر ترافیک سنگین راه، بیش از 8 ساعت طول کشید تا از مهران به نجف برسیم. ناهار هم نخوردیم. هیچ کدامشان اعتراض نکردند. در حوزه ی علمیه ای که توسط بعثه مقام معظم رهبری احداث شده بود ساکن شدیم. جای بزرگی بود ولی برای ما فقط سالنش باقیمانده بود و اتاقها پر بودند. حالا پس از اینهمه راه که ما جوانان را خسته کرده بود، پیر مردهایی که ساعتها قبل از ما هم در راه بودند، بجای اینکه تخت بگیرند و استراحت کنند، گفتند: کی می رویم زیارت حرم حضرت علی؟! قرار شد شام را بخوریم و ساعت دو نصف شب که حرم قدری خلوت تر است برویم زیارت. من و دو دوست شیعه ام سید مهدی و محمد تقی، گفتیم حالا که چند ساعتی وقت هست برویم کوفه. در بست رفتیم و مسجد کوفه و قبر میثم تمار را زیارت کردیم و آمدیم. وقتی برادران اهل سنت مان از کوفه رفتن ما مطلع شدند، ناراحت شدند و گفتند: چرا نگفتید که ما هم بیاییم؟! خلاصه بعد از بار یافتن به ایوان زیبای نجف و زیارت بارگاه امیر مومنان(ع) برگشتیم و شب را صبح کردیم.

ساعت 7 صبح به سمت پل ثورۃ العشرین حرکت کردیم. استاد رحیم پور ازغدی در حال سخنرانی بود. در میان سخنانش از حضور برادران اهل سنت در جمع زائران اربعین سخن گفت. سپس آقای باخانی از برادران اهل سنت که طبع شعر هم داشت به روی سن رفت و در مدح امیر مومنان و امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) شعر خواند. سپس حجة الاسلام پناهیان شروع به سخنرانی کرد و او هم از حضور برادران اهل سنت در جمع زائران یاد کرد.

از اینجا بود که کنار قدمهای جابر براه افتادیم و سفر عشق را با پای پیاده آغازیدیم. و ستون های جاده را به شوق حرم شمردیم.

نگرانی من این بود که مردم با فهمیدن اینکه این کاروان از برادران اهل سنت هستند عکس العمل خوبی نشان ندهند و احیانا مشکلی پیش بیاید ولی در کمال تعجب 99 درصد مردم از اینکه برادران اهل سنت به زیارت ابی عبداللّه(ع) آمده اند خوشحال می شدند. برخی اشک در چشمانشان جمع می شد که : این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست. برخی برای شان سؤال پیش می آمد که مگر اهل سنت، امام حسین را قبول دارند که به زیارتش آمده ند؟ خیلی تک و توک بودند کسانی که اخم هایشان توی هم میرفت و عکس العملشان خوب نبود.

تا دلتان بخواهد در کنار برادرانمان جای غلیظ عراقی امام حسین را سر کشیدیم و از آداب و رسوم و اعتقادات و درد دلها و مشکلات و بحثهای علمی یکدیگر را شنیدیم. آنچه بیشتر از همه چیز برادران ما را شگفت زده کرده بود، شور و عشق وصف ناپذیر اربیعینیان بود؛ اعم از موکب داران و خادمان و زائران پیر و جوان، فقیر و غنی، با رنگ ها و زبان های گوناگون. هر گاه وقت یکی از نمازهای پنجگانه شان می شد نماز جماعت برگزار می کردند. بسیاری از مردم با آنها عکس یادگاری می گرفتند، مخصوصا با آقای سوداگر که کلاه ترکمنی هم به سر گذاشته بود. سوداگر رهبر انقلاب را هم خیلی دوست داشت. البته از بین خودمان هم عکاس داشتیم؛ یاشار که سردبیر سایت ترکمن نیوز است هم با ما بود و اخبار سفر مشترک شیعه و اهل سنت به کربلا را منعکس می کرد.

البته به جهت کهولت سن و بیماری جسمی بعضی از اعضای کاروان، تنها نصف راه را توانستیم پیاده طی کنیم و ما بقی را با مینی بوس.

من هیچ شیعه ای را ندیدم که از خاک بین راه نجف و کربلا به تبرک بردارد. ولی برادر اهل تسنن مان عبدالرحیم را دیدم که دارد از خاک بین راه نجف و کربلا برمی دارد و در یک پلاستیک می ریزد. از علت کارش سوال کردم. گفت: دخترم زنگ زده و می گوید با با دیشب خواب دیدم که از خاک بین کربلا و نجف برای من آورده ای. حالا من برای تبرک از این خاک برمی دارم.

محمد صالح در مسیر پیاده روی سفره دلش را برای من باز کرد و کلی با هم صحبت کردیم. مشکل و حاجتی داشت. از من برای برآورده شدن حاجتش التماس دعا کرد. من چند توصیه علمی برای رفع مشکلش کردم. از من خواست که توصیه ها را بنویسم و به او بدهم. کاغذ جور شد ولی خودکار نه. نتوانستم برایش بنویسم.

اهل سنت غیر از مذهب فقهی طریقه سلوکی هم دارند. دوستان ما اکثرا "نقشبندی" و چند تا هم "قادری"

بودند. اهل سنت جهان قریب به اتفاق از محبین اهل بیت (ع) هستند. حتی افرادی که مخالف شیعیان و تشیع باشند هم منکر اهل بیت و فضایل آنها نیستند. در بین بیش از یک و نیم میلیارد مسلمان، تنها 50 میلیون نفرشان وهابی هستند. جالب است که اهل سنت نیز مانند ما شیعیان مخالف وهابیت و تکفیری گری هستند. بسیاری از فرق اهل سنت تبرک و زیارت و قبر و توسل را نه تنها شرک و کفر نمی دانند بلکه خود نیز اهل توسل و زیارت هستند.

روز قبل از اربعین، به شهر عشق رسیدیم. موکبی را برای اقامت هماهنگ کردیم که حدود 4 کیلومتر با حرم فاصله داشت. برخی از برادران ما دوبار در یک شبانه روز به حرم مشرف شدند.

حالا دیگر فهمیده بودم که این سفر برای برادران اهل سنت هم سفر عشق است. و نگرانی من از اینکه آنها از بی نظمی یا سختی های راه دلخور بشوند بیجا بوده است.

یک شب در کربلا ماندیم. سپس دلها را در کربلا جا گذاشتیم و خود راهی بغداد شدیم تا برادران اهل سنت به زیارت قبر ابوحنیفه و شیخ عبد القادر گیلانی در بغداد بروند.

در مسیر حرم تا گاراز بغداد، محمد صالح که از من بابت حاجتش التماس دعا کرده بود گفت: سید نذر کردم. گفتم چه نذری؟ گفت: پیش حضرت حسین نذر کردم که اگر حاجتم برآورده شود این بار به همراه خانواده ام به زیارت کربلا بیایم.

الان در منزل نشسته ام. هم خودکار دارم و هم کاغذ. دارم توصیه هایی که برای محمد صالح بود را می نویسم تا برایش پست کنم. چند روز پیش پشت تلفن به من گفت: اگر کلاله آمدی باید بیایی خانه من. حتما اطلاع بده.

هنوز یک ماه نشده، دلم برای حسین(ع) و به هم زدن همه قوانین مرزی و رنگی و زبانی و مذهبی و نژادی اش تنگ شده است.

منبع: مجله الکترونیکی اخوت